گزارش خبری

صدسال با مشروطیت در دانشگاه لندن

هوشنگ جیرانی: بنیاد میراث ایران در لندن به مناسبت صدمین سال انقلاب مشروطیت، کنفرانس بین‌المللی مشروطیت را در روزهای اول تا سوم آگوست (۱۰ تا ۱۲ مرداد) سال جاری تدارک دیده است. این بنیاد برنامه جداگانه سخنرانی‌هایی را نیز در روزهای نهم تا سی‌ام ماه مه (۱۹ اردیبهشت تا ۱۰ خرداد) برگزار می‌کند که در آن پنج نفر از صاحب‌نظران ایرانی و انگلیسی در دانشگاه مطالعات آسیایی و آفریقایی دانشگاه لندن سخنرانی می‌کنند. موضوع بحث «منازعه دائمی میان مذهب و سکولاریسم و بین آنها با حکومت مطلقه در مسیر حرکت ایران به سمت مدرنیته در یکصد سال گذشته» است. حسن یوسفی اشکوری، محسن کدیور، فرد هالیدی، عباس میلانی و فاطمه صادقی از سخنرانان این جلسه خواهند بود.

■ تئوکراسی و دموکراسی

یوسفی اشکوری مقاله خود را با عنوان «تئوکراسی و دموکراسی می‌توانند سازگاری داشته باشند، راهکارهای آیت‌الله نائینی برای حکومت مشروطه ایرانی» ارائه می‌کند که در آن آمده است: در سال ۱۹۰۹ و اوج جنبش مشروطه، آیت‌الله نائینی از علمای برجسته نجف کتابی مهم با نام «تنبیه‌الامه و تنزیه‌المله» نگاشت که در آن مبانی مذهبی را برای حمایت از مشروطه علیه حکومت مطلقه فراهم آورد. این کتاب یک تئوری روشن و به‌طور کلی دارای بار سیاسی را در درون چارچوب اندیشه سنتی شیعه فراهم می‌کند. مقاله اشکوری با بررسی انتقادی ایده‌های نائینی، ظرفیت‌ها و محدودیت‌های آنها را در هر زمینه سیاسی و مذهبی به همراه اعتبار و ارتباط این ایده‌ها با ادامه منازعه برسر دموکراتیزه کردن مذهب، سیاست و جامعه در ایران واکاوی می‌کند.

■ بازتاب‌های انقلاب مشروطه بر تاریخ ایران مدرن

فرد هالیدی معتقد است سیاست، فرهنگ و روابط خارجی ایران امروز در دو بستر عمده شکل گرفته است که یکی از آنها نظام خاورمیانه و بین‌الملل مدرن است که ایران در درون آن عمل می‌کند و دیگری، میراث برجا مانده از دو هزارسال تاریخ این سرزمین است. وی با تاکید بر اینکه به هیچ روی گذشته تاریخی نمی‌تواند ایران معاصر را توصیف کند، به بررسی عوامل پایدار و تکرارشونده‌ای می‌پردازد که به شکل‌گیری ایران و روابط آن با دنیای خارج منجر شده است. به ویژه این مقاله بر چهار وجه سیاست و فرهنگ در ایران تاکید می‌کند: اشکال دولت، جنبش‌های اجتماعی، ایدئولوژی‌ها ازجمله ملی‌گرایی و روابط با قدرت‌های عمده بین‌المللی. فرد هالیدی دانش‌آموخته دانشگاه‌های آکسفورد و لندن است که از سال ۱۹۸۵ پروفسور روابط بین‌الملل در دانشکده اقتصاد لندن و از سال ۲۰۰۲ عضو آکادمی بریتانیا شده است.

■ اندیشه سیاسی شیعه و چالش دموکراسی

از دیدگاه محسن کدیور، آخوند محمدکاظم خراسانی و آیت‌الله خمینی نقش مشابهی را به عنوان رهبران جنبش مشروطیت و انقلاب اسلامی ایفا کردند و در اوج اقتدار مذهبی‌شان نقشی محوری در سقوط شاهان زمان خویش و تاسیس یک نظام سیاسی برآمده از خواست مردم بازی کردند. هر دو این رهبران در شکل بخشیدن به تکامل و دموکراتیزه شدن فقه شیعه از طریق سازگاری با مفاهیم سیاسی مدرن نسبتاً موفق بودند. هرچند که هیچ‌کدام از آنها درک عمیقی از این مفاهیم، ضرورت‌ها و پیامدهایش نداشتند. اما به رغم این شباهت‌ها، هر دو رهبر مذهبی رهیافت‌های بسیار متفاوتی داشتند که برآمده از مبانی دینی و فقهی آنها بود. کدیور ادله و تفاوت‌های آنها را بررسی می‌کند.

■ چشم‌اندازها و مشکلات دموکراسی در ایران

عباس میلانی دیگر سخنران این نشست، براین باور است که ایرانیان حداقل یک سده است که رویای دموکراسی را در سر می‌پرورانند. ترس از شاهان و شکست منجیان این رویا را سرکوب کرده است. پس ریشه‌های این رویا چیست و چه عوامل و نیروهایی آن را به کابوس تبدیل کرده‌اند؟ آیا طبیعت، تاریخ، فرهنگ و زبان دلایلی برای خوشبینی تاریخی هستند؟ آیا نفت تسهیل کننده دموکراسی است یا آن نیز منبع طبیعی دیگری برای آنچه که تاریخ‌نگاران استبداد شرقی نام نهاده‌اند محسوب می‌شود؟ آرمان‌های دموکراتیکی چون آزادی و قرارداد اجتماعی ریشه غربی دارند؟ درگیری ایران با غرب به مفهوم تلاش برای دستیابی به دموکراسی وطنی است؟ آیا ایران سال ۲۰۰۵ آماده‌تر از سال ۱۹۰۵ برای گذار به دموکراسی است؟

فاطمه صادقی مدرس دانشگاه آزاد اسلامی نیز در سخنرانی خود به موضوع «زنان ایرانی اسیر بین استبدادهای مذهبی و سکولار» می‌پردازد.

خبر

مزار مشروطه‌خواهان تهران تخریب می‌شود!

میراث خبر: با اجرایی شدن طرح توسعه بیمارستان لقمان حکیم در میدان آذری تهران، مزار «ملک المتکلمین» و «میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل» که در مجاورت این بیمارستان قرار دارد، تخریب و برای همیشه یاد دو روزنامه‌نگار دوران مشروطه از ذهن‌ها زدوده می‌شود. تخریب مقابر این دو روزنامه‌نگار از سوی «هاشمی‌نژاد» مدیر بیمارستان لقمان حکیم تکذیب شده است. اما به گفته هاشمی‌نژاد براساس این طرح، خانه‌های اطراف بیمارستان خریداری شده و تبدیل به محوطه، پارکینگ و فضای سبز بیمارستان می‌شود. «فرهاد فیروزی» کارشناس سازمان میراث فرهنگی و گردشگری استان تهران در این باره می‌گوید: «حدود سه سال پیش از سوی کارشناسان میراث فرهنگی عملیات بررسی و شناسایی این مقبره‌ها انجام گرفت و مراحل اولیه تهیه پرونده ثبتی آنها انجام شد. اما با این وجود این پرونده در چرخه اداری افتاد و ثبت آن در فهرست آثار ملی به فراموشی سپرده شد.» در همین حال «ارد زند» تهیه‌کننده و کارگردان فیلم‌های مستند که برای تهیه فیلمی از دوران مشروطه به این مقابر رفته بود، می‌گوید: «هرگز فکر نمی‌کردم این مقابر این‌گونه مورد بی‌مهری قرار گرفته و تبدیل به مخروبه‌ای شوند که حتی کسی نمی‌داند متعلق به چه کسانی است.»

او این را هم اضافه می‌کند که «تخریب این مقابر مساوی با زیر سئوال بردن تاریخ مشروطه است.»

ارتباط با صفحه مشروطه
سایت WWW.100years.ir
پست الکترونیک info@100years.ir
ارسال مقالات article@100years.ir

مردم: این بود مشروطه؟

حسن مرسل‌وند

گزارش سال ۱۲۹۱

صد سال

ناصرالملک نایب‌السلطنه که چاره را در دیکتاتوری دیده بود، گروهی از مخالفین خود از جمله تعدادی از سران حزب دموکرات را دستگیر و تبعید کرد. به پاداش این رفتار، سالدات‌های روسی در مشهد مقدس به روی مردم ناراضی آتش گشودند و بارگاه رضوی را به توپ بستند. بیش از دویست نفر کشته و گنجینه‌های امام رضا (ع) به دست آنان غارت شد! از آن سو سالارالدوله که به کردستان گریخته بود، با سپاهی از کردان به کرمانشاه بازگشت و آهنگ فتح همدان کرد. فرمانفرما که به تازگی والی کرمانشاه شده بود، در نزدیکی همدان با نیروهای سالارالدوله روبه‌رو شد که در نتیجه فرمانفرما شکست خورد و سلاح‌های دولتی از جمله سه عراده توپ اشنایدر به دست سالارالدوله افتاد. پیرم‌خان ارمنی برای جبران این شکست به سوی همدان شتافت و طی جنگ و گریزی توان‌فرسا در نزدیکی کرمانشاه وی و دکتر سهراب‌خان به شهادت رسیدند. پیکر پیرم‌خان با تجلیل فراوان در تهران به خاک سپرده شد و نسبت به خدمات وی ادای احترام شد. دوباره جنگ سختی میان نیروهای دولتی تحت فرمان فرمانفرما و نیروهای سالارالدوله در کرمانشاه آغاز شد که در این نبرد، یارمحمدخان فرمانده سپاه سالارالدوله کشته شد و سپاه او عقب نشست. شگفتا که دیگر هیچ جای این سرزمین کهنسال آرام و امن نبود. نایب‌حسین کاشی بین یزد و کرمان سرگرم کشتار و غارت اموال مردم بود. در مناطق عشایری فارس، نیروهای دولتی و عشایر دست به گریبان بودند. در اردبیل و ارسباران و اهر، شاهسون‌ها نیروهای دولتی را خلع سلاح کرده، به قتل و غارت مردم مشغول بودند. در مشهد و تبریز و شمال سالدات‌های روس آفت جان و مال مردم بودند و در پایتخت همچنان کشمکش‌های سیاسی پشت پرده جریان داشت. دموکرات‌ها به صمصام‌السلطنه بختیاری رئیس دولت می‌تاختند و وی نیز دستور توقیف روزنامه‌ها و دستگیری و حبس مدیران آنها را صادر می‌کرد. در میان مردم و لابه‌لای سطور برخی روزنامه‌ها، پرسشی غم‌انگیز زمزمه می‌شد: این بود آزادی و مشروطه؟! این بود مجلس و پارلمان؟! این بود عدالت و مساوات؟! سران مشروطه در جنگ قدرتی پنهان، در اندیشه پست و مقام و اندوختن مال و ملک بودند و نیروهای بیگانه شاد و خرسند از این همه نادانی، هرچه می‌خواستند می‌کردند و تاوان این همه جهل و حماقت را توده‌های مردم ایران با بغضی فروخورده پس می‌دادند. آن مجلسی را که بنیاد آن بر خون سرخ همین مردم استوار شده بود و محمدعلی شاه به توپ بسته بود، اکنون به دستور ناصرالملک، پیرم‌خان ارمنی همان کسی که برای بازگشایی این مجلس، جان شیرین خود را کف‌دست نهاده و با دلیری و از خودگذشتگی جنگیده بود، اکنون همان مجلس را تعطیل کرده و در آن را قفل زده بود! همین زمزمه‌ها آرام آرام به انتقادی تند علیه کابینه صمصام‌السلطنه بختیاری مبدل شد. دموکرات‌ها در روزنامه‌ها و سخنرانی‌های خود خواستار برگزاری انتخابات شدند و به صمصام‌السلطنه تاختند. وی نیز در واکنش به این رفتارها پی‌درپی دستور بازداشت و توقیف و تبعید صادر می‌کرد. در کابینه نیز این ستیز و درگیری راه یافته بود. ترمیم کابینه یکی پس از دیگری اما همه بیهوده، هیچ کاری راهگشا نیست! عده‌ای از وزیران نه در جلسات هیات دولت شرکت می‌کردند و نه به وزارتخانه‌هایشان می‌رفتند. در اوج این بحران سیاسی، ناصرالملک نایب‌السلطنه برای استراحت و خوشگذرانی در لندن به سر می‌برد. صمصام‌السلطنه به ناگزیر طی تلگرافی به لندن، استعفای خود را اعلام نمود و ناصرالملک نیز تلگرافی استعفای وی را پذیرفت! این بار نوبت محمدعلی خان علاءالسلطنه بود که تلگرافی رئیس‌الوزرای این سرزمین آشوب‌زده شود و وی نیز هیات دولت خود را تلگرافی به نایب‌السلطنه معرفی کرد. در این سال بنا به تصویب مجلس دوم، هیاتی از افسران سوئدی به ریاست کلنل وستداهل برای تشکیل ژاندارمری و ساماندهی به تشکیلات پلیس ایران وارد تهران شدند و در همین سال مشروطه ایرانی، دومین پشتیبان معنوی خود یعنی شیخ عبدالله مازندرانی را از دست داد. در پی درگذشت آخوند خراسانی که سال پیش اتفاق افتاد، اکنون این ضایعه نیز جبهه آزادیخواهان را تضعیف می‌کرد. در دوره تعطیلی مجلس در این سال، امتیاز راه‌آهن از جلفا به تبریز و با انشعابی از تبریز تا کنار دریاچه ارومیه به روس‌ها واگذار شد! همچنین امتیاز راه‌آهن بندر محمره- خرمشهر- تا خرم‌آباد به اضافه ساخت بندرها و اسکله‌های مورد نیاز در جنوب کشور به دولت انگلستان واگذار شد! ظاهراً عدالت در اینجا رعایت شده بود، امتیازی در شمال به روس و امتیازی در جنوب به انگلیس‌ها!! این سال در حالی رو به پایان بود که از هر گوشه و کنار این سرزمین بوی خون به مشام می‌رسید. شهرهای آذربایجان دستخوش آشوب و خون‌ریزی بودند.

سواران بختیاری هوادار صمصام‌السلطنه بختیاری رئیس‌الوزرایی علاءالسلطنه را تن ندادند و در بازار تهران دست به شورش و تظاهرات زدند. در زابل گروهی از مردم به جان هم افتادند و هجده کشته و دویست و پنجاه مجروح برجای نهادند. بلایای طبیعی نیز افزون بر اینها به صورت سیلی خروشان در زاهدان سیصد خانوار را به سوگ نشاند.

در ظاهر برای این همه آشوب و ناامنی کورسوی امیدی به چشم می‌خورد و آن تشکیل نیروی پلیس بود که به تدبیر کلنل وستداهل سوئدی انجام پذیرفت. وی تهران را به هشت منطقه تقسیم و در هر منطقه کمیسری- کلانتری- مستقلی بنیاد نهاد و دستور استخدام پانصد آژان برای تهران را صادر کرد. از اقدامات اولیه او ساختن آموزشگاه پلیس برای تربیت کادر افسران پلیس بود. اما دریغا که در سال‌های بعد خواهیم دید که وستداهل خواسته یا ناخواسته وارد دسته‌بندی‌ها و دسیسه‌چینی‌های دولتمردان ایرانی می‌شود و تشکیلات پلیس وی، نه برای تامین امنیت مردم که برای پیشبرد اهداف سیاسی دولتمردان به‌کار گرفته می‌شود!

▼ میرزا ابوالقاسم‌خان ناصرالملک

▼ علاء السلطنه

▼ صمصام السلطنه

▼ پیرم خان ارمنی

جان مریم چشماتو وا کن، سرود شکست انقلاب مشروطه

صد متن

حسین کرمانی: «انقلاب شهید» یا «انقلاب ناقص» اصطلاحی است که شاعران و نویسندگان دوران مشروطه به مراتب از آن در نوشته‌های خود برای نشان دادن سرانجام انقلاب مشروطه استفاده کرده‌اند. «سه تابلوی ایده‌آل پیرمرد دهگانی» از موفق‌ترین منظومه‌های این دوره است. منظومه‌ای نسبتاً طولانی که به طور خلاصه انقلاب مشروطه را از لحظه تولد تا مرگ با تمثیل‌های فراوان به تصویر کشیده است. سراینده منظومه نیز شاعر و روزنامه‌نگار معروف دوره مشروطه «میرزاده عشقی» است. عشقی این منظومه را زمانی سرود که در سال ۱۳۴۲ قمری دبیر اعظم و رئیس کابینه وزارت جنگ از مردم و نویسندگان درخواست کرد تا ایده‌آل خودشان را برای ایجاد یک حکومت مرکزی مقتدر به دست سردار سپه بنویسند و در روزنامه «شفق سرخ» که از مهم‌ترین روزنامه‌های آن دوران بود چاپ کنند. عشقی خود در این باره می‌گوید: «از بنده هم خواستند، من هم سه تابلوی ایده‌آل را که مطالعه می‌فرمایید ساختم و البته تصدیق خواهید کرد که مفاد ایده‌آل بنده با منظور آنها مخالفت دارد.» سه تابلوی ایده‌آل پیرمرد دهگانی است که به آن سه تابلو مریم نیز می‌گویند. هم از جهت محتوا، آنجا که فرجام انقلاب مشروطه را با شاعرانه‌ترین حالت ممکن به تصویر می‌کشد اهمیت دارد و هم از لحاظ ساختار منظومه مورد نظر جزء اولین اشعاری است که قواعد شعر و ادبیات کلاسیک را شکسته و از مرزهای ممنوعه تخطی کرده است. قهرمان داستان، مرد ایرانی میهن‌پرستی است که از سه فرزند خود دو تا را در جنگ‌های انقلاب مشروطه از دست داده، زنش دق‌مرگ شده و یگانه دخترش مریم هم به وسیله جوانی اشراف‌زاده گمراه و بدبخت می‌شود و در پایان خودکشی می‌کند.

تابلوی اول و دوم که شاعرانه‌ترین بخش منظومه نیز هست، بیشتر در پی به تصویر کشیدن سرنوشت مریم است. مریم نماد انقلاب مشروطه است، او که پدرش از فعالین مشروطه و مادرش یک زن مشروطه‌خواه است، روز انقلاب مشروطه به دنیا می‌آید و پس از شکست مشروطه او نیز چشم از جهان فرومی‌بندد.

درست روزی کان شهریار اعلان داد
یگانه دختر ناکام من ز مادر زاد
تمام مردم دلشاد مرگ استبداد
من از دو مسئله خوشحال و خرم و دلشاد
یکی ز زادن مریم دگر ز وضع نوین

در تابلوی اول، مریم در یکی از باغ‌های شمیران و در پی عشق صمیمانه مورد فریب و بالاخره تجاوز یک جوانک جلف تهرانی که فکل دارد قرار می‌گیرد. نتیجه این تجاوز در تابلوی دوم با بیان خودکشی مریم به گونه‌ای شاعرانه و سرانجام به خاک سپردن جنازه مریم توسط پدرش به تصویر درمی‌آید.

و در تابلوی سوم، میرزاده عشقی را در حالی که پای صحبت پدر مریم نشسته است می‌بینیم تا سرگذشتش را از زبان خودش بشنویم. پدر مریم:

چه گویمت من از این انقلاب بدبنیاد
که شد وسیله‌ای از بهر عده‌ای شیاد
چه مردمان خرابی از آن شدند آباد
گر انقلاب بد این، زنده‌باد استبداد
که هرچه بود از این انقلاب بود بهین

مرگ مریم نقطه پایان وحشتناکی بر دفتر مبارزه مشروطه و مشروطه‌خواهی و تمثیل یک شکست بزرگ است.

چه شد آن همه عهد و پیمان

۱۷ اردیبهشت ۱۲۸۵

صد روز

ابوذر معتمدی: در پایان جلسه روز قبل دولت‌آبادی این نیرنگ اتابک را متوجه بود که این جلسه و جلساتی از این نوع را اتابک از این‌روی تشکیل می‌دهد تا ضمن انداختن تفرقه میان آزادیخواهان، آنانی را که بیش از دیگران تحرک دارند به سکوت و آرامش و سکون نزدیک نماید. و در حقیقت این نیرویی که تا حدی سامان یافته را مضمحل و نابود سازد.

در همین اوقات مظفرالدین شاه هم سکته ناقص کرد و نیمی از بدنش فلج شد و مملکت به او سرگرم شد و احتشام‌السلطنه را روانه سرحدات کردند.

اتابک هم همه چیز را فراموش کرد و دیگر از عدالتخانه سخنی نمی‌گفت.

شب‌نامه‌ها و اعتراضات دوباره برخاست تا آن شب‌نامه ذکر شده که علما را دعوت به برهم زدن این آرامش سلطانی می‌کرد. طباطبایی دیگر طاقت نیاورد و نامه‌ای تند به اتابک نوشت که چه شد آن همه عهد و پیمان.

«کو آن همه راز و عهد و پیمان، مسلم است از خرابی این مملکت و استیصال این مردم و خطراتی که این صفحه را احاطه نموده است خوب مطلعید و هم بدیهی است و می‌دانید اصلاح تمام اینها منحصر است به تاسیس مجلس و اتحاد دولت و ملت و رجال با علما، عجب در این است که مرض را شناخته و طریق علاج هم معلوم اقدام نمی‌فرمایند؛ این اصلاحات عماً قریب واقع شد، لیکن ما می‌خواهیم به دست پادشاه و اتابک خودمان باشد، نه به دست روس و انگلیس و عثمانی.»

«خطر نزدیک و وقت مضیق و حال ایران حال مرض مشرف به موت است احتمال برد ضعیف در علاج چنین مریض آیا مسامحه رواست و یا علاج را به تاخیر انداختن سزاوار است؟ به خداوند متعال و به جمیع انبیا و اولیا قسم به اندکی مسامحه و تاخیر ایران می‌رود.» «من اگر جسارت کرده و بکنم معذورم، زیرا که ایران وطن من است، اعتبارات من در این مملکت است، خدمت به اسلام در این محل است، عزت من، عنوان من، تمام بسته به این دولت است، می‌بینم تمام این مملکت به دست اجانب می‌افتد و تمام شئونات و اعتبارات من می‌رود پس تا نفس دارم در نگهداری این مملکت می‌کوشم، بلکه هنگام لزوم جان را در راه این کار خواهم گذاشت.»

«حضرت والا را به خدا و رسول(ص) و صدیقه طاهره و ائمه هدی قسم می‌دهم، بریزید آنچه در دامان است، این مملکت و این مردم را اسیر روس و انگلیس و عثمانی نفرمایید، عهد چه شد، قران چه، عهد ما برای کار یعنی تاسیس مجلس بود والا ما به‌الاشتراک نداشتیم، مختصراً، اقدام در این کار فرمودید، ما هم حاضر و همراهیم، اقدام نفرمودید یک تنه اقدام خواهم کرد یا انجام مقصود، یا مردن، از هیچ پروا ندارم، زیرا اول از جان گذشتم، بعداً اقدام نمودم.»

«باز عاجزانه التماس می‌کنم، هر چه زودتر این کار را انجام دهید، تاخیر این کار ولو یک روز هم باشد، اثر سم قاتل را دارد، فعلاً دفع شر عثمانی نمی‌شود، مگر به این مجلس و اتحاد ملت و دولت و رجال دولت و علما، نتایج حسنه دیگر محتاج بیان است، فعلاً بیشتر مصدع نمی‌شوم، والسلام.»

دولت می‌خواهد مردم را فریب دهد

هاشم باروتی

صد چهره

جنبش مشروطه‌خواهی در تبریز با نام مردانی چون امین‌الضرب گره خورده است؛ تاجر خوشنام و از جان گذشته‌ای که بر حقوق مدنی خویش، همراهان و مردم در مجلس پافشاری کرد و قدمی از قدم برنداشت مگر در راه سربلندی ملت و مملکت.

همه چیز از درخواست‌های هفتگانه تبریزیان آغاز شد که به صورت تلگراف به محمدعلی میرزا اعلام شد. هفت درخواست تبریزیان این بود.

۱- شخص همایونی باید دستخطی برای اسکات عامه صادر نماید که دولت ایران مشروطه تامه است.

۲- عدد وزرای مسئول فعلاً از هشت عدد متجاوز نیست و هرگاه بعدها تشکیل یک وزارتخانه لازم گردید به امضای مجلس تشکیل داده خواهد شد.

۳- از این به بعد از خارجه وزیر نباید معین و مقرر شود.

۴- در همه ولایات به اطلاع مجلس شورای ملی، انجمن محلی برقرار باشد.

۵- وزرای افتخاری ابداً نباید باشند. یعنی اسم وزارت به جز بر هشت وزیر مسئول در دایره دولت نباید برده شود.

۶- عزل مسیو نوز و پریم و توقیف لاورس رئیس گمرکخانه تبریز فوری لازم است.

۷- عزل ساعدالملک.

مشیرالدوله رئیس (صدراعظم) نشستی خواست تا با بودن صنیع‌الدوله، سعدالدوله، حاجی معین، مرتضوی، امین‌الضرب و حاجی محمد اسماعیل درباره درخواست‌های هفتگانه تبریز گفت‌وگو شود. سعدالدوله از سوی تبریزیان سخن می‌گفت و درخواست‌های ایشان را بازمی‌نمود.

مشیرالدوله گفت: دولت می‌خواهد هزار وزیر داشته باشد، شما با وزرایی که دولت به شما معرفی می‌کند طرف هستید. شما چه کار دارید که دولت فلان قدر وزیر دارد؟!

سعدالدوله گفت: در دولت مشروطه باید وزرا مسئول باشند و غیر از وزرای معین هیچ وزیری خواه افتخاری یا رسمی نباید باشد. مگر ما دولت مشروطه نیستیم؟! مگر دولت به ما مشروطه نداده؟

مشیرالدوله گفت: خیر ما دولت مشروطه نیستیم و دولت به شما مشروطه نداده؛ مجلسی که دارید جهت وضع قوانین است.

در همین هنگام حاجی امین‌الضرب به پا خاست و گفت: دولت نمی‌تواند بگوید من به شما مشروطه نداده‌ام؛ اگر ما مشروطه نیستیم چرا از ولایات مبعوث می‌فرستند؟ ما خودمان را رسماً مشروطه می‌دانیم و حقوقی که داریم هیچ‌کس نمی‌تواند از ما پس گیرد مگر با خون ملت...

پس مستشارالدوله به پاخاست و به سخنانی پرداخت و در پایان گفت: حال که دولت نکول می‌کند و می‌خواهد ملت را فریب دهد تکلیف ما غیر از اطلاع دادن به ملت خودمان که در تلگراف‌خانه جمع و منتظر هستند نیست. مرخص فرمایید برویم و آنان را از انتظار برهانیم. این را گفت و همگی برخاستند که بیرون آیند. مشیرالدوله گفت: خشم ننمایید که بنشینید و آنچه می‌خواهید بنویسید که فردا به شاه نشان دهم. سعدالدوله گفت ما آنچه که می‌داریم نتوانیم دوباره از دولت بخواهیم.

روز شنبه نوزدهم بهمن مجلس بیش از نیم‌روز در یک اتاق نهانی برپا گردید. نمایندگان تبریز هم آمده بودند اما به علت کمبود فرصت ترجیح دادند همان درخواست‌های تبریز را مطرح کنند. آنها نوشته را با دست حاجی مخبر السلطنه به نزد صدراعظم فرستادند که تا چهار ساعت دیگر پاسخ از شاه گرفته و بفرستند.

چون پاسخی نرسید هفت تن را از نمایندگان برگزیده؛ نزد صدراعظم فرستادند. باز نتیجه‌ای حاصل نیامد. محمدعلی میرزا ایستادگی می‌کرد و بی‌باکانه پاسخ‌ها می‌داد. مجلس تا شام برپا می‌بود و رسیدن پاسخ را انتظار می‌کشید. تهران و تبریز به آشوب کشیده شده بود.

فرصتی پیش آمد تا سعدالدوله، حاجی امین‌الضرب، تقی زاده، مشارالملک، سیدنصرالله و مستشارالدوله برگزیده شوند و دنباله قانون اساسی نوشته شود. فشار مجلس و مردم در نهایت پس از شش روز باعث شد:

۱- مشروطه استوار گردید و راه رخنه به آن بسته شد.

۲- کمی‌های قانون اساسی دانسته شد و به نوشتن یک «دنباله‌ای» برای آن آغاز کردند.

۳- مسیو نوز که خود خاری شده و به چشم ایرانیان فرو می‌رفت از کار برداشته شد.

۴- محمدعلی میرزا دانست که هماورد او نه در تهران بلکه در تبریز می‌باشد.

همه اینها باعث شد که در مجلس گفت‌وگوهایی از نوز و بلژیکیان به میان آمده و از وزیر مالیه بازخواست‌هایی شود. نیز انجمن تبریز بار دیگر تلگراف فرستاد و سختگیری‌هایی به دارالشورا نمود.

ایستادگی امین‌الضرب و همراهانش در مقابل محمدعلی میرزا توانست ملت را یک گام به آزادی خود نزدیک کند.

نگاه

آسیب‌شناسی روشنفکر ایرانی

حبیب‌الله پیمان

صد نکته

■ شتاب‌زدگی

بیان آسیب‌های دامنگیر روشنفکران ایرانی، نباید به معنای انکار ویژگی‌های مثبت و ارزنده آنان تلقی شود. اگر پرسش از خوبی‌های آنان شده بود، می‌شد شرح مبسوطی درباره آرمانخواهی، روحیه فداکاری، مردم‌دوستی، علاقه به میهن، اشتیاق به دانستن و نقش‌آفرینی در جنبش‌های رهایی‌بخش که در بیشتر روشنفکران قابل مشاهده است ارائه داد. اما خواسته‌اید از خصلت‌های منفی بنویسیم. همین‌جا بیفزاییم که آنچه در این زمینه نوشته‌اند و گفته‌اند و یا در زیر خواهد آمد، هرگز اختصاص به قشر روشنفکران جامعه ایران ندارد، سایر اقشار اجتماعی هم کم و بیش گرفتار انواعی از این عارضه‌های اخلاقی، رفتاری هستند. منتها حضور فعال‌تر روشنفکران در عرصه فعالیت‌های فکری، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و مسئولیت‌هایی که در قبال میهن و ملت برعهده می‌گیرند و ادعاهایی که بعضاً در مقام معلمی و روشنگری و رهبری فکری و اخلاقی مردم مطرح می‌کنند، انتظار از این قشر را بالا می‌برد. چنانکه مردم از قشر عمامه به سر انتظار خیلی بیشتری در رعایت اخلاق و آداب دینی و ادای مسئولیت‌های مذهبی دارند تا از سایر اقشار و گروه‌ها. در این مختصر ناگزیریم که تنها به چند مورد از شایع‌ترین آنها، آن هم به طور فشرده بسنده کنم. آخرین یادآوری لازم این که در این مجال سخن بر سر شایع‌ترین عوارض و آسیب‌های دامنگیر جامعه روشنفکری است. نه آنکه فردفرد روشنفکران را مبتلا به تک‌تک این عوارض بدانیم.

۱- در صدر این عوارض باید از شتاب‌زدگی نام برد که در همه عرصه‌های کنش اجتماعی و فعالیت‌های روشنفکری مشهود است و مستقیم یا غیرمستقیم علت بسیاری ناکامی‌ها، افزایش هزینه‌ها و بروز انواع دیگری از آسیب‌ها شده و می‌شود. این خصلت ریشه در دوره تکوین و شرایط ظهور آغاز فعالیت روشنفکران در ایران دارد. اگر این تشخیص درست باشد، باید بپذیریم که بدون شناخت عمیق و خودآگاه شدن بر تاریخچه و چگونگی بروز این عارضه، راه موثری برای درمان آن وجود ندارد. پیش از این کار، که به یک بحث تفصیلی احتیاج دارد و بهتر است که به یک رشته مطالعات تاریخی و جامعه‌شناختی و روانشناختی اجتماعی متکی شود، لازم است به برخی از برجسته‌ترین نمودهای آن اشاره شود. افرادی که گرفتار یک مشکل یا آسیب رفتاری نظیر عجول بودن هستند بی‌اراده رفتار و رویکردشان در همه زمینه‌های فکر، احساس و عمل تحت تاثیر قرار می‌گیرد.

۱-۱- در یادگیری و کسب علم و دانایی، شتاب‌زدگی موجب می‌شود به آگاهی‌های سطحی و در دسترس بسنده کنند. تقلید و اقتباس و ترجمه بر کار و مطالعه عمیق درازمدت و جامع ترجیح داده می‌شود، همان اطلاعات سطحی و زودهنگام به‌عنوان حقایق قطعی تلقی می‌شوند و پایه مرام و عقیده و عمل قرار می‌گیرند. تقلید و پیروی از اندیشه‌ها، عقاید و نظریه‌های سیاسی، اجتماعی و... که در جای دیگر تولید شده و به هر دلیل مد روز شده‌اند و یا به گفتمان یا پارادایم مسلط تبدیل شده‌اند، روشنفکر عجول را به تغییر دائمی نظریات، باورها و دیدگاه‌هایش می‌کشاند، بی‌آنکه به خود فرصت ارزیابی و نقد اندیشه‌های پذیرفته شده پیشین را بدهد و یا پیش از انتخاب و پیروزی از گفتمان، دیدگاه و یا نظریه جدید، به بررسی و مطالعه عمیق آنها بپردازد و بعد از آگاهی درست از مبانی و کارکرد و ابعاد گوناگون آنها دست به گزینش بزند. تغییر جابه‌جایی‌های زودبه‌زود دیدگاه‌ها و به اصطلاح زیگزاگ زدن در عرصه اندیشه، بی‌آنکه متکی بر تحقیق و نقد و ارزشیابی علمی باشد و بالاتر از آن، احساس بی‌نیازی و یا عدم تعهد به توضیح دادن و ارائه دلایل تغییر عقیده، همه ریشه در همین شتابزدگی فکری و گزینش و باور سطحی و بدون تعمق و مطالعه کافی عقاید و دیدگاه‌های مختلف دارد.

۲-۱- کنش‌های عاطفی روشنفکران زیر تاثیر آسیب شتاب‌زدگی خصلتی لغزنده، زودهنگام، تند و توفانی و به شدت متغیر و نامتعادل دارد و با نوسانات شدید همراه است. تا دیروز به فرد یا کسانی علاقه شدید دارد و این علاقه‌مندی را با احساسات تند و دلنشین بروز می‌دهد و در حضور و غیاب از آنان دفاع می‌کند و روزی بعد ترک دلبستگی می‌کند و ناگهان وجودش سرشار از بیزاری و تنفر می‌شود. فراز و فرود امواج احساسات و عواطف، چون امواج متلاطم دریا یا رگبار بهاری، بی‌قرار و در تب‌وتاب، هرلحظه شکلی و جهتی به خود می‌گیرند. از ثبات، عمق و طمأنینه‌ای که در اقیانوس‌ها مشاهده می‌شود اثری مشهود نیست. بنا به ضرب‌المثل مشهور بعضاً با یک مویز گرمی و یا یک غوره سردی‌شان می‌شود. این نکته در رویکرد عاطفی نسبت به اشخاص و احزاب و گروه‌ها و حتی عقیده و مرام هم مصداق دارد و به طور مساوی روابط خصوصی، خانوادگی و یا سیاسی و عقیدتی را دربر می‌گیرد.

۳-۱- شتاب‌زدگی در عرصه عمل مشکلات جدی و عمیق‌تری به بار می‌آورد. «عمل‌زدگی» شایع‌ترین نمود آن است. چون می‌خواهند سریع و در کوتاه‌ترین زمان ممکن به همه هدف‌های خود برسند کفه عمل را به زیان کفه مطالعه و انباشت فکری و نظری سنگین می‌کنند. از مقدمات ضروری تدارک لوازم و تامین پیش‌نیازها صرف‌نظر می‌کنند و یا سرسری و سطحی از آنها درمی‌گذرند. علاقه به نتایج زودهنگام و فوری، آنان را از اندیشیدن به نتایج درازمدت و عاقبت کار محروم می‌دارد. برنامه‌های عمل، اغلب فاقد پشتوانه‌های تئوریک لازم‌اند، زیرا این کار مستلزم صرف وقت و صبر و تناسب بسیار و کار درازمدت است. ولی روشنفکری که عجله دارد هرچه زودتر به هدف برسد و حوصله و وقت کافی برای مطالعه و جمع‌بندی و نقد و ارزشیابی تجربیات ندارد، اگر هم مبنای نظری برای اقدامات خود معرفی می‌کند، اغلب آن را بدون تأمل و تحقیق کافی، سطحی و غیرمسئولانه از اینجا و آنجا برگزیده است.